

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته از: مدیا بنیامین/ نیکولاس. ج. اس. داویس
برگردان از: سامان
۱۳ فبروری ۲۰۲۱

زوال و سقوط امپراتوری امریکا



در سال ۲۰۰۴، روزنامه‌نگاری به نام ران ساسکیند از یک مشاور بوش در کاخ سفید نقل قولی کرد، بنا به گفته کارل راو وی با مباحثات گفت «ما اکنون امپراتوری هستیم، و آن‌گاه که اقدام عملی می‌کنیم، واقعیت خود را می‌سازیم». او این فرض ساسکیند را که سیاست عمومی باید ریشه در «جامعه مبتنی بر واقعیت» داشته باشد نادیده گرفت. مشاور به وی گفت «ما بازیگران تاریخ هستیم»، ... و شما، همه شما، تنها مجاز به مطالعه آن‌چه که ما انجام می‌دهیم، خواهید بود». شانزده سال بعد، جنگ‌های امریکا و جنایات جنگی که توسط دولت بوش آغاز شدند، تنها هرج و مرج و خشونت را در همه جهان گسترش داده اند و این پیوستگی تاریخی جنایت و ناکامی به صورتی قابل پیش‌بینی قدرت بین‌المللی و اتوریته امریکا را تضعیف کرد. برگردیم به قلب سرزمین امپریال، صنعت بازاریابی سیاسی که راو و دستیارانش بخشی از آن بودند موفقیت بیشتری از عراقی‌ها، روس‌ها یا چینی‌ها در ایجاد شکاف و فرمانروائی بر قلوب و اذهان امریکائی‌ها داشته‌اند.

کنایه دولت بوش از ادعای امپریال آن بود که امریکا از بدو پیدایش آن یک امپراتوری بوده است و آن که استفاده سیاسی یک کارمند کاخ سفید از واژه «امپراتوری» در سال ۲۰۰۴ نشان یک امپراتوری جدید و در حال ظهور چنان که وی ادعا می‌کرد نبود، بلکه نشانه انحطاط، و زوال امپراتوری بود که کور کورانه در مارپیچ مرگ دردناکی گرفتار آمده است. امریکائی‌ها همیشه نسبت به ماهیت امپریال (سلطنتی) بلند پروازی‌های کشور خود آن قدر بی‌اطلاع نبودند. جورج واشینگتن نیویورک را به عنوان «کرسی امپراتوری»، و مبارزه ارتش خود علیه نیروهای بریتانیایی در آن جا را همچون «مسیر امپراتوری» توصیف کرد. نیویورکی‌ها مشتاقانه هویت ایالت خود را به عنوان ایالت امپراتوری پذیرفتند، که هنوز در ساختمان امپایراستیت و پلاک‌های ایالت نیویورک ثبت است.

گسترش حاکمیت ارضی امریکا بر سرزمین‌های بومیان امریکائی، خرید لویزیانا و الحاق مکزیکوی شمالی در جنگ مکزیکو- امریکا یک امپراتوری را ایجاد کرد که از آن‌چه جورج واشینگتن ساخت بسیار فراتر رفت. اما این گسترش امپریال (سلطنتی) بیش از آن‌چه که اغلب امریکائی‌ها تصور می‌کردند بحث برانگیز بود. چهارده نفر از پنجاه و دو سناتور ایالات متحده علیه معاهده ۱۸۴۸ برای الحاق بیشتر مکزیکو رأی دادند، که بدون آن امریکائی‌ها هنوز می‌توانستند از کالیفرنیا، آریزونا، نیومکزیکو، تگزاس، نوادا، یوتا و بیشتر کلرادو به عنوان مناطق مسافرتی شگفت‌انگیز مکزیکو دیدن کنند.



در شکوفایی کامل امپراتوری امریکا پس از جنگ جهانی دوم، رهبران آن نیاز به مهارت و ظرافت برای اعمال قدرت امپریال (سلطنتی) در دنیای پسامستمراتی را درک کردند. هیچ کشوری در حال جنگ برای استقلال از انگلیس و فرانسه نبود که بخواهد از اشغال‌گران امریکائی استقبال نماید. بنابر این رهبران امریکا نظم نواستمراری را گسترش دادند که از طریق آن حاکمیت فراگیر امپریال را بر بیشتر مناطق جهان اعمال کردند، در عین حال که از اصطلاحاتی چون «امپریال» یا «امپریالیسم» که اعتبار پسامستمراتی آنان را تضعیف می‌کرد با احتیاط دوری می‌نمودند.

این به عهده منتقدانی چون قوام نکرومه از کشور غنا گذاشته شد تا به طور جدی کنترل امپریالی (سلطنت مآبانه) را که کشور های ثروتمند هنوز بر کشورهای به ظاهر مستقل پسامستمراتی مانند کشور خود وی اعمال می‌کنند مورد بررسی قرار دهد. نکرومه در کتاب خود، به نام *نواستعمارگرایی Neo-Colonialism*: آخرین مرحله امپریالیسم، استعمار نو را به عنوان «بدترین شکل امپریالیسم» محکوم کرد. وی «برای کسانی که آن را اعمال می‌کنند» نوشت، «معنای آن قدرت بدون مسئولیت است، و برای کسانی که از آن رنج می‌برند، به معنای بهره‌کشی بدون جبران خسارت است».

بنابر این پس از جنگ جهانی دوم امریکائی‌ها در یک ناآگاهی دقیقاً ساختگی از واقعیت امپراتوری امریکا رشد یافتند، و افسانه پردازی‌هایی که برای پوشاندن چهره آن کرده‌اند، خاک حاصل‌خیزی را برای شکاف‌های سیاسی و از هم پاشیدگی امروز فراهم می‌کنند. شعار ترمپ «امریکا را دوباره عظمت ببخشید» و شعار بایدن برای «بازبازی رهبری امریکا» هر دو توسل نوستالژی برای ثمرات امپراتوری امریکا هستند.

بازی‌های شرم‌آور گذشته پیرامون این که چه کسی چین یا ویتنام یا کوبا را از دست داده، به خانه آمده‌اند تا بر سر این که چه کسی امریکا را از دست داده و چه کسی می‌تواند به نوعی عظمت یا رهبری افسانه‌ای سابق آن را بازگرداند با هم جدل کنند. حتی در حالی که امریکا جهان را رهبری می‌کند تا اجازه دهد یک همه‌گیری مردم و اقتصاد آن را ویران نماید، هیچ یک از رهبران دو حزب حاضر به مناظره واقع بینانه‌تری در مورد چگونگی بازتعریف و بازسازی امریکا به عنوان کشوری پسا امپریال در جهان چند قطبی امروز آماده نیستند.

هر امپراتوری موفق قلمروهای دور دست خود را با ترکیبی از قدرت اقتصادی و نظامی گسترش داده، فرمانروائی و استثمار کرده است. حتی در مرحله نو استعماری امپراتوری امریکا، نقش ارتش ایالات متحده و سازمان سیا لگد زدن به درهای باز بود تا از آن طریق بازرگانان امریکائی بتوانند برای راه اندازی فروشگاه و توسعه بازار جدید «پرچم را دنبال کنند».

اما اکنون نظامی‌گری ایالات متحده و منافع اقتصادی امریکا از هم دور و جدا شده‌اند. به جز تعداد کمی پیمان‌کار نظامی، بازرگانی‌های امریکائی به هیچ‌وجه دیرپائی در ویرانه‌های عراق یا در سایر مناطق جنگی فعلی امریکا پرچم را دنبال نکرده‌اند. هیجده سال پس از تهاجم و اشغال ایالات متحده، بزرگترین شریک تجاری عراق چین است، در حالی که برای افغانستان پاکستان، برای سومالی امارت متحده عربی، و برای لیبیا اتحادیه اروپاست.

ماشین جنگی ایالات متحده به جای گشودن درها برای تجارت بزرگ امریکا یا حمایت از موقعیت دیپلماتیک امریکا در جهان، به یک گاو نر در فروشگاه جهانی یا گلوبال چین تبدیل شده و به استفاده از قدرت کامل تخریبی برای بی‌ثبات کردن کشورها و در هم شکستن اقتصاد آنها، بستن درها به روی فرصت‌های اقتصادی به جای گشایش آنها، منحرف ساختن منابع از نیازهای واقعی در داخل و آسیب رساندن به جایگاه بین‌المللی امریکا به جای تقویت آن می‌پردازد.

هنگامی که پرزیدنت آیزنهاور علیه «نفوذ غیر موجه» مجتمع صنعتی- نظامی امریکا هشدار داد، وی دقیقاً این نوع دوگانگی خطرناک بین نیازهای اقتصادی و اجتماعی واقعی مردم امریکا و یک ماشین جنگی که هزینه آن رویهمرفته بیش از ده ارتش در مرتبه بعدی جهان است ولی نمی‌تواند در جنگی پیروز شود یا ویروسی را شکست دهد، پیش‌بینی می‌کرد، چه رسد به آن که امپراتوری از دست رفته را باز پس گیرد.

چین و اتحادیه اروپا به دو شریک تجاری مهم کشورهای جهان تبدیل شده‌اند. ایالات متحده کماکان قدرت اقتصادی اصلی است، اما حتی در امریکای جنوبی، در حال حاضر بیشتر کشورها با چین معامله می‌کنند. نظامی‌گری امریکا به این داد و ستدها از طریق ائتلاف منابع ما در قبال تسلیحات و جنگ شتاب بخشیده است، در حالی که چین و اتحادیه اروپا در توسعه اقتصادی صلح‌آمیز و زیرساخت‌های قرن بیست و یکم سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

به عنوان مثال، چین بزرگترین شبکه راه‌آهن فوق سریع را تنها ظرف ۱۰ سال ساخت (۲۰۱۸-۲۰۰۸)، و اروپا از دهه ۹۰ در حال ساخت و گسترش شبکه فوق سریع بوده است لیکن پروژه راه آهن فوق سریع در امریکا هنوز تنها بر روی تابلوی طراحی است.

چین ۸۰۰ میلیون نفر را از فقر خارج کرده است، در حالی که نرخ فقر امریکا طی ۵۰ سال اخیر به سختی تکان خورده و فقر کودکان افزایش یافته است. امریکا هنوز ضعیف‌ترین شبکه امنیت اجتماعی را نسبت به هر کشور در حال

توسعه داشته و سیستم بهداشت و درمان همگانی ندارد، و نابرابری‌های ثروت و قدرت ناشی از نئولیبرالیسم افراطی نیمی از امریکائی‌ها را با هیچ پس‌اندازی یا پس‌انداز کمی برجا گذاشته است که با بازنشستگی یا با هر اختلال و نکبتی در زندگیشان ادامه حیات دهند.

پا فشاری رهبران ما برای کاهش ۶۶ درصدی هزینه‌های اختیاری فدرال ایالات متحده برای حفظ و گسترش ماشین جنگی که مدت‌هاست از اجرای هر نقش مفیدی در امپراتوری اقتصادی در حال زوال امریکا عاجز مانده، ائتلاف منابع ناتوان‌کننده‌ای است که آینده ما را به خطر می‌اندازد.

چند دهه پیش مارتین لوتر کینگ جونیور به ما هشدار داد «کشوری که سال به سال به جای برنامه‌های اعتلای اجتماعی پول بیشتری برای دفاع نظامی هزینه می‌کند، به مرگ معنوی نزدیک می‌شود».

همان‌طور که دولت مطرح می‌کند آیا می‌توانیم از عهده کمک کووید ۱۹، نیودیل سبز و مراقبت‌های بهداشتی همگانی بر آئیم، ما نیز باید عاقلانه تشخیص دهیم که تنها امیدمان برای تبدیل این امپراتوری منحط و رو به زوال به یک کشور پویا و مرفه آن است که سریعاً و عمیقاً اولویت‌های ملی خود را از نظامی‌گری نامربوط و مخرب به برنامه‌های اعتلای اجتماعی که دکتر مارتین لوتر کینگ خواستار آن بود سوق دهیم.

مأخذ: کاونتر پانچ

<https://www.counterpunch.org/2021/02/05/the-decline-and-fall-of-the-american-empire/>: